

منشأ، کارکرد و اوصاف دین حق، از دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر المیزان

حجت الاسلام رضا احمدی

چکیده

در دوره معاصر، برخی دیدگاه‌های مرحوم علامه طباطبایی به جهت نوآوری‌ها و اتقان علمی آن، مورد توجه دین پژوهان قرار گرفته است. نویسنده در نوشته حاضر کوشیده است، دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر گرانسنگ المیزان، در خصوص منشأ، کارکرد و اوصاف دین حق، را تبیین نموده و مورد نقد و بررسی قرار دهد. علامه طباطبایی در خصوص مسئله کارکرد دین، دیدگاهی نو ارائه فرموده‌اند. ایشان، هر چند، منشأ دین را کاملاً الهی و وحیانی قلمداد نموده‌اند، ذیل تفسیر برخی از آیات قرآن کریم، معتقد‌اند احکام الهی، منطبق بر نیاز بشر و در جهت رفع آن نازل شده است. علامه طباطبایی، در تفسیر المیزان، رفع اختلاف و نزاع میان آدمیان و سامان دادن به روابط آنها را یکی از مهم‌ترین کارکردهای دین معرفی کرده است.

کلیدواژه

خاستگاه دین، منشأ دین، حیات اجتماعی، اختلاف و نزاع.

مقدمه

عموماً، متفکرین غربی، همچون تیلور، فریزر، مارکس و فروید، در باب مسئله «خاستگاه دین» قائل به تقلیل گرایی بوده و سعی داشته‌اند، تمام ابعاد دین را در یک یا چند بعد، محدود سازند. در مقابل، دیدگاه علامه طباطبایی در باب منشأ و خاستگاه دین، بسیار مورد توجه دین پژوهان مسلمان قرار گرفته است. البته این نکته لازم به ذکر است که مستند نظرات علامه در این باب، ناظر بر فضای کلام اسلامی است و بر اساس آن صورت بندی شده است؛ گرچه می‌توان آن را در تطبیق نظریات دیگر دین پژوهان، مورد بررسی قرار داد.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان با استفاده از آیات مختلف، سه بحث را طرح می‌کنند:

بحث اول، مربوط به منشأ دین است که به آن در ذیل آیه 213 سوره بقره اشاره می‌کنند؛

بحث دوم، در خصوص کارکرد دین در حیات اجتماعی و فردی است که بحث نسبتاً مفصلی در این خصوص، ذیل تفسیر آیه 213 سوره بقره و آیه آخر سوره آل عمران ارائه نموده‌اند؛

و در بحث سوم نیز، در خصوص اوصاف و ویژگی دین حق، بحث شده است.

تعریف دین

علامه با استفاده از آیات قرآن کریم در تعریف دین می‌فرمایند:

«أن الدين في عرف القرآن هو السنة الاجتماعية الدائرة في المجتمع وأن السنن الاجتماعية إما دين حق فطري و هو الإسلام أو دين منحرف عن الدين الحق و سبيل الله عوجا» (طباطبایی، 1422: ص 181)؛ همانا دین در اصطلاح قرآن همان سنت اجتماعی است که در جامعه به آن عمل می‌شود و سنت‌های اجتماعی یا دین حق و فطری هستند و یا دین منحرف از دین حق و راه کج از راه خدا.

و قد تبين من الآية «آیه 213 سوره بقره» أولاً: حد الدين و معرفة و هو أنه نحو سلوك في الحياة الدنيا يتضمن صلاح الدنيا به ما يوافق الكمال الآخروي و الحياة الدائمة الحقيقية عند الله سبحانه، فلا بد في الشريعة من قوانين تتعرض لحال المعاش على قدر الاحتياج (طباطبایی، 1422: ص 132).

از منظر علامه طباطبایی، دین عبارت است از روش خاصی در زندگی دنیا که هم صلاح زندگی دنیا را تأمین می‌کند و هم در عین حال، با کمال اخروی و زندگی دائمی و حقیقی در جوار خدای تعالی موافق است؛ ناگزیر چنین روشی باید در شریعت اش قوانینی باشد که متعرض حال معاش، به قدر احتیاج نیز باشد.

علامه در این دو تعریف، بیشتر بر بعد اجتماعی دین توجه نموده‌اند. از منظر ایشان، انسان در ظرف اجتماع است که سعادت دنیوی و اخروی خود را تأمین می‌کند.

منشأ دین

علامه طباطبایی با تقسیم ادیان به دین حق و دین باطل، منشأ دین حق را الهی، و منشأ دین باطل را انحراف از دین حق قلمداد کرده که این انحراف نیز منشأ انسانی داشته است. البته طبق نظر ایشان، ادیان الهی که به شکل امروزی وجود دارد، در گذشته چنین نبوده است. دین، امری فطری است و قواعد و اصول شریعت‌های مختلف، در طول تاریخ و مطابق نیاز انسان‌ها نازل شده است. علامه این نکته را از تطبیق آیات 213 سوره بقره و آیه 13 سوره شوری استفاده می‌کنند؛ خلاصه بیان ایشان بدین صورت است:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره، 213/7)

مردم (در آغاز) یک دسته بودند (و تضادی در میان آن‌ها وجود نداشت. به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در

میان آن ها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. (افراد باایمان، در آن اختلاف نکردند) تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه های روشن به آن ها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آن هایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود(اما افراد بی ایمان، هم چنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند) و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.

« شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ. » (شوری. 13)

برای شما آیینی مقرر کرد، از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه کرده ایم که دین را بر پای نگه دارید و در آن فرقه فرقه مشوید. تحمل آنچه بدان دعوت می کنید بر مشرکان دشوار است. خدا هر که را خواهد برای رسالت خود بر می گزیند و هر که را بدو باز گردد به خود راه می نماید.

علامه، در تفسیر این آیه، در باب علل پیدایش شریعت های مختلف، علل انحراف از دین و ملاک دین حق، چنین می فرماید: این آیه سبب تشریع اصل دین را بیان می کند که چرا اصلاً دینی تشریع شده و مردم مکلف به پیروی آن دین شوند؟ انسان- این موجودی که به حسب فطرتش اجتماعی است- در اولین اجتماعی که تشکیل داد یک امت بود، آنگاه، همان فطرتش وادارش کرد تا برای اختصاص دادن منافع به خود با یکدیگر اختلاف کنند، از اینجا احتیاج به وضع قوانینی که اختلافات پدید آمده را برطرف سازد پیدا شد؛ و این قوانین لباس دین به خود گرفت و مستلزم بشارت و انذار و ثواب و عقاب گردید و برای اصلاح و تکمیل اش لازم شد عباداتی در آن تشریع شود تا مردم از آن راه تهذیب گردند.

به منظور این کار، پیامبرانی مبعوث شدند و رفته رفته، آن اختلاف ها در دین راه یافت؛ بر سر معارف دین و مبدأ و معادش اختلاف کردند و در نتیجه به وحدت دینی هم خلل وارد شد، شعبه ها و حزب ها پیدا شد و به تبع اختلاف در دین اختلاف هایی دیگر نیز در گرفت و این اختلاف ها بعد از تشریع دین به جز دشمنی از خود مردم دین دار هیچ علت دیگری نداشت، چون دین برای حل اختلاف آمده بود، ولی یک عده از در ظلم و طغیان خود دین را هم با اینکه اصول و معارفش روشن بود و حجت را بر آنان تمام کرده بود مایه اختلاف کردند. پس در نتیجه اختلاف ها دو قسم شد، یکی اختلاف در دین که منشأ اش ستمگری و طغیان بود، یکی دیگر اختلافی که منشأش فطرت و غریزه بشری بود و اختلاف دومی که همان اختلاف در امر دنیا باشد باعث تشریع دین شد و خدا به وسیله دین خود، عده ای را به سوی حق هدایت کرد و حق را که در آن اختلاف می کردند روشن ساخت و خدا هر کس را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می کند.

پس دین الهی تنها و تنها وسیله سعادت برای نوع بشر است و یگانه عاملی است که حیات بشر را اصلاح می کند، چون فطرت را با فطرت اصلاح می کند و قوای مختلف فطرت را در هنگام کوران و طغیان تعدیل نموده، برای انسان رشته سعادت زندگی در دنیا و آخرتش را منظم و راه مادیت و معنویتش را هموار می نماید، این بود یک تاریخ اجمالی از حیات اجتماعی و دینی نوع انسان، اجمالی که از آیه شریفه مورد بحث استفاده می شود و اگر آن را به تفصیل بیان نکرد، در حقیقت به تفصیلی که در سایر آیات آمده اکتفاء نموده است(طباطبایی، 1422: ص 113)

علامه، در ادامه تفسیر آیه، بیان می کنند که ما می توانیم نکات زیر را از این آیه استفاده کنیم:

اول: حد دین و تعریف آن؛ اینکه دین عبارت است از روش خاصی در زندگی دنیا که هم صلاح زندگی دنیا را تامین می کند و هم در عین حال با کمال اخروی و زندگی دائمی و حقیقی در جوار خدای تعالی موافق است، ناگزیر چنین روشی باید در شریعت اش قوانینی باشد که متعرض حال معاش، به قدر احتیاج نیز باشد.

دوم: اینکه دین از همان روز اولی که بر بشر آمد، برای رفع اختلاف آمد، اختلاف ناشی از فطرت و سپس رو به استکمال گذاشت و در آخر رافع اختلاف های فطری و غیر فطری شد.

سوم: اینکه دین خدای لایزال رو به کمال داشته تا آنجا که تمامی قوانینی را که همه جهات احتیاج بشر را در زندگی در برداشته باشد متضمن شده باشد. در این هنگام است که دین ختم می شود و دیگر دینی از ناحیه خدا نمی آید و به عکس وقتی دینی از ادیان خاتم ادیان باشد، باید مستوعب و در برگیرنده تمامی جهات احتیاج بشر باشد و خدای تعالی در این باره می فرماید: «ما كان مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۚ» و نیز فرموده: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ۚ» (النحل 89/1) و نیز فرمود: «وَأِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ:» (حم تنزيل. 42/4)

چهارم: اینکه هر شریعت لاحق، کامل تر از شریعت سابق است.

پنجم: اینکه علت بعثت انبیا و فرستادن کتاب و به عبارت دیگر، سبب دعوت به دین، همان سیر بشر به حسب طبع و فطرتش به سوی اختلاف است. همان طور که فطرتش او را به تشکیل اجتماع مدنی دعوت می کند، همان فطرت نیز او را به طرف اختلاف می کشاند و وقتی راهنمای بشر به سوی اختلاف فطرت او باشد، دیگر رفع اختلاف از ناحیه خود او میسر نمی شود و لا جرم باید عاملی خارج از فطرت او عهده دار آن شود و به همین جهت، خدای سبحان از راه بعثت انبیا و تشریع شرایع، نوع بشر را به سوی کمال رهنمون شد.

ششم: اینکه دینی که خاتم ادیان است، بر جهات کمال انسان، کاملاً واقف است، چون پیامبر را آخرین پیامبر و شریعت را غیر قابل نسخ می داند و این مستلزم آن است که بگوئیم: استکمال فردی و اجتماعی بشر به حدی می رسد که معارف و شرایع قرآن او را کافی است و به بیش از آن نیازمند نمی شود.

و با اشاره به آیه 13 سوره شوری، اظهار می کنند که:

«لا شريعة قبل نوح (ع) به معنی القوانين الحاكمة في المجتمع الإنساني الرافعة للاختلافات الاجتماعية» (طباطبایی 1422: ج 18/ ص 29).

قبل از نوح شریعتی یعنی قوانین حاکم در جوامع بشری آن روز وجود نداشته تا در رفع اختلافات اجتماعی که پیش می آمده به کار رود.

بر اساس نظر علامه، انسان ها در ابتدا به صورت یک امت واحد بودند و بر اساس فطرت، نوعی خدا پرستی در بین آن ها رایج بود و زندگی دنیوی و معیشتی آن ها بسیار ساده و ابتدایی بود، به نحوی که کسی از مواهب دنیایی چیزی به خود اختصاص نمی داد. ولی از آنجا که انسان به دنبال استخدام دیگران، جهت جلب منافع خود است. بنابراین، این ویژگی سبب می شود که انسان به زندگی اجتماعی متمایل شود. پس ما می توانیم بگوییم انسان مدنی بالطبع نیست بلکه انسان ذاتاً مستخدم است و ثانیاً بالتبع مدنی و اجتماعی است. انسان با تشکیل زندگی اجتماعی، اقدام به اختصاص منافع مادی برای خود کرد و این اختصاص موجب اختلاف میان دیگر انسان ها شد. این اختلاف، نتیجه گرایش های فطری انسان بود؛ بنابراین، انسان دیگر قادر به رفع این اختلاف نبود. در نتیجه خداوند برای رفع اختلاف در بین انسان ها انبیا را مبعوث کرد تا از طریق ایشان احکام الهی را نازل کند؛ هر چند انسان ها به جهت ظلم و عداوات، در خود دین هم اختلاف کردند و انحرافات زیادی در ادیان به وجود آوردند.

نکاتی که از این آیات استفاده می شود این است که در ابتدا، دین، به صورت شریعت وجود نداشته است؛ آیه 13 سوره مبارکه «شوری» بدین معنی اشاره دارد: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى.» بنابراین، احکام شریعت از زمان نوح به بعد نازل شد؛ و نکته دیگر، آنکه شرایع مختلف یک جریان تکاملی را بر اساس آنچه نیازهای بشری اقتضا می کرده، طی نموده اند و احکام آن ها به مرور زمان منسوخ شده تا این که به آخرین شریعت آسمانی، «اسلام»، ختم گردید. نکته ای که در نقد دیدگاه علامه طباطبایی که ذیل تفسیر از آیه مذکور بیان فرمودند، این است که رفع اختلاف به وجود آمده میان بشر، علت تامه، ارسال انبیا و دین الهی نیست؛ بلکه رفع اختلاف به عنوان جزء العله، قابل قبول است و وجود دین و شریعت، غایات دیگری نیز دارد. البته علامه، در تفسیر آیاتی از قرآن کریم، به کارکردهای دیگری نیز اشاره داشته اند.

کارکرد دین

الف) یکی از کارکردهای دین، از نظر علامه طباطبایی، همچنان که در تفسیر آیه 213 سوره بقره گذشت، رفع اختلاف میان انسان ها است. «أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ...» (بقره. 213)

ب) کارکرد دیگر دین، کارکردی است که مربوط به امر هدایت و تزکیه نفوس است: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره. 151)

ج) کارکردهایی نظیر فلاح، رستگاری اجتماعی و اخروی، تنظیم روابط اجتماعی از قبیل رباط اقتصادی و حقوقی، جهاد و نجات و سعادت انسان، از جمله اموری است که می توان از کلمات ایشان در تفسیر المیزان استفاده کرد (طباطبایی، 1422: ج 4 / ص 93-137)

اوصاف دین حق

علامه طباطبایی، ادیان را به دین حق و دین باطل تقسیم می کنند. ایشان منشأ ادیان حق را الهی دانسته و جوهره تمام ادیان الهی را واحد می دانند و سعی می کنند با استفاده از آیات قرآن، به ویژگی های دین حق اشاره کنند. به بیان او، ما برای دین حق می توانیم ویژگی های زیر را ذکر کنیم:

الف) ادیانی که به صورت شرایع الهی مشاهده می شود، تفصیل آن چیزی است که انسان، فطرتاً واجد آن است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم. 30)

«چون انسان کلیات حقایق دین را با فطرت خود می یابد، مثلاً می فهمد که خدایی هست و آن هم یکی است (چون ممکن نیست واجب الوجود دو تا باشد) و می داند که الوهیت و ربوبیت منحصر در او است و مسأله نبوت و معاد و غیر آن را با و جدان خود درک می کند، پس این کلیات، ودایعی هستند که در فطرت هر انسانی سپرده شده. انسان به خاطر اینکه به زندگی زمینی می چسبد و به دنبال اشتغال به خواسته های نفس از لذائد و زخارف آن سرگرم می شود، دیگر در دل خود جایی خالی برای غرائز فطری خود نمی گذارد، در نتیجه آنچه را خدا در فطرت او ودیعه گذاشته فراموش می کند و اگر دوباره در قرآن این حقایق خاطر نشان می شود، برای یادآوری نفس است تا بعد از فراموشی دوباره به یادش آید» (علامه طباطبایی، 1422: ج 14 / ص 118)

ب) ارجاع تمام ادیان مختلف به دین حق و باطل: «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» (الحج: 19) و يعلم من حصر المختلفين على كثرة أديانهم و مذاهبهم في خصمين اثنين أنهم جميعاً منقسمون إلى محق و مبطل إذ لو لا الحق و الباطل لم ينحصر الملل و النحل على تشتهت ها في اثنين البتة و المحق و المبطل هما المؤمن بالحق و الكافر به فهذه الطوائف على تشتهت أقوالهم ينحسرون في خصمين اثنين و على انحصارهم في خصمين اثنين لهم أقوال مختلفة فوق اثنين فما أحسن تعبيرة بقوله: «خَصْمَانِ اخْتَصَمَا» حيث لم يقل: خصوم اختصموا و لم يقل: خصمان اختصما.

«از اینکه اختلاف کنندگان، بشر را با اینکه ادیان آنان و مذاهبشان بسیار است، منحصر در دو طایفه کرده، فهمیده می شود که برگشت تمامی ادیان مختلف به دو طایفه است، یکی حق و یکی باطل، چون اگر این دو جامع را در نظر نگیریم، به هیچ معنای دیگری نمی توانیم مذاهب مختلف عالم را در تحت آن معنا دو تا کنیم؛ و محق و مبطل در عالم دو طایفه هستند در مقابل هم یکی به حق ایمان دارد و دیگری به آن کفر می ورزد. پس طوائف مذکور در آیه هم با همه اختلافی که در اقوال آنان است منحصر در دو خصم اند و با اینکه دو خصم هستند، اقوال مختلفی بیشتر از دو تا دارند. بنا بر این خوب می توان فهمید که تعبیر «خَصْمَانِ اخْتَصَمَا» چقدر جالب و پر معنا است. از یک طرف اهل خصومت را تشبیه آورده و از سوی دیگر خصومتشان را به صورت جمع تعبیر کرده» (علامه طباطبایی، 1422: ج 14 / ص 361)

ج) تمام شرایعی که خدا نازل کرده در حقیقت یک شریعت واحد هستند:

«فجميع الشرائع التي أنزلها الله على أنبيائه دين واحد يجب إقامته و عدم التفرق فيه» (طباطبایی، 1422 ج 18/ ص 29). تمام شریعی که خداوند بر انبیا نازل کرده، دین واحدی هستند که برپایی آن و عدم تفرقه در آن واجب است.

د) دین حق غالب است:

«و سر انجام، دنیا تسلیم دین حق خواهد گشت، چون این وعده خداوند است که «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (اعراف/ 128)، علاوه بر این که نوع انسانی به آن فطرتی که در او به ودیعه سپرده اند، طالب سعادت حقیقی خویش است و سعادت حقیقی او این است که بر کرسی فرماندهی بر جسم و جان خویش مسلط شود، زمام حیات اجتماعی اش را به دست خویش بگیرد، حظی که می تواند از سلوک خود در دنیا و آخرت بگیرد، به دست آورد و این همان طور که توجه فرمودید همان اسلام و دین توحید است.

خواهید گفت: اگر فطرت بشر، او را به سعادت حقیقی اش می رساند، چرا تا کنون نرسانده و چرا بشر در سیر انسانیت اش به سوی آن سعادت و به سوی ارتقایش در اوج کمال دچار این همه انحراف گردیده؟ و به جای رسیدنش به آن هدف روز به روز از آن هدف دورتر شده است؟

در جواب می گویم: این انحراف، به خاطر بطلان حکم فطرت نیست، بلکه حکم فطرت درست است؛ لیکن بشریت در تشخیص سعادت واقعی اش دچار خطا گردیده و نتوانسته است حکم فطرت را بر مصداق واقعی اش تطبیق دهد که در نتیجه مصداق موهوم را مصداق واقعی پنداشته است؛ و آن سعادت واقعی که صنع و ایجاد برای بشر در نظر گرفته و تعقیب اش می کند، بالاخره دیر یا زود محقق خواهد شد.

تمام مطالب مذکور از آیات زیر به خوبی استفاده می شود: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم/ 30)؛ و منظور از «نمی دانند» این است که به طور تفصیل نمی دانند، هر چند که فطرتشان علم اجمالی به آن دارد. و سپس بعد از سه آیه می فرماید: «لِيَكْفُرُوا بِهِ مَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (روم/ 34) و بعد از شش آیه می فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم/ 41) و نیز می فرماید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (مائده/ 54)؛ و نیز می فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء/ 105) و نیز فرموده: «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (اعراف/ 128)، پس این آیات و امثال آن به ما خبر می دهد که اولاً: اسلام دین فطرت است و ثانیاً بشر به حکم فطرتش حرکت کرده، ولی در تطبیق با مصداق خطا رفته و ثالثاً اسلام به زودی به طور کامل غلبه خواهد کرد و بر سراسر گیتی حکومت خواهد نمود» (علامه طباطبایی، 1422 ج 4/ ص 135).

نتیجه

علامه طباطبایی در تفسیر میزان در باب کارکرد دین، با تأکید بیشتری بر کارکرد اجتماعی آن توجه نموده اند. به اعتقاد ایشان، چون دین وحیانی ناظر بر اقتضائات زمینی است، بنابراین، مطالعه و بررسی این اقتضائات، روش مناسبی برای فهم محتوای دین خواهد بود؛ ولی باید به این نکته توجه داشت که دین، دارای دو سویه آسمانی و زمینی است و ما برای فهم کامل چنین محتوایی باید هر دو جهت را مورد بررسی قرار دهیم.

علامه طباطبایی، در آثار دیگر خود، بر جنبه عرفانی و اخلاقی دین نیز توجه کرده است؛ در عین حال، در تفسیر میزان، کارکرد اساسی دین را بیشتر به عنوان سنتی اجتماعی، تعریف نموده اند. ایشان در تفسیر میزان، سبب اصلی بعثت انبیا و شرایع آسمانی را رفع اختلاف قلمداد نموده اند. در عین حال که بعثت انبیا را در رفع اختلافات اجتماعی، محصور نموده ولی به نظر می رسد، همچنانکه علامه در تفسیر دیگر آیات و آثار دیگر خود بدان اشاره کرده، رفع اختلاف میان انسان ها و ملت ها، تنها به عنوان یکی از حکمت های تشریع ادیان قلمداد می شود.

کتابنامه

*قرآن کریم.

1. طباطبایی، محمد حسین، (1422)، ((المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
2. _____، (1381)، رساله الولایه، قم: انتشارات بخشایش.
3. _____، (1375)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: انتشارات صدرا، چ ششم.
4. _____، (1338) (ق)، شیعه در اسلام، قم: هجرت.
5. جوادی آملی، عبدالله، (1385)، تسنیم، قم: انتشارات اسراء.
6. _____، (1380) (ش)، انتظار بشر از دین، قم: انتشارات اسراء.
7. مکارم شیرازی، ناصر، (1374)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
8. قربان علمی، (1382)، بررسی منشأ دین از دیدگاه دورکیم و طباطبایی، مجله مطالعات اسلامی، شماره 59.
9. _____، بررسی منشأ دین و دینداری از دیدگاه علامه طباطبایی، نشریه آینه معرفت، شماره 10.